

دل ز تنهایی به جان آمد خدا را همدمی

کهریزک البرز، جایی برای پنهان شدن و فراموشی

ما آدم‌های عصر جدید، از روبرو شدن با پیری و مواجهه با مرگ، می‌ترسیم و به هر روش در دست و نادرستی متوسل می‌شویم تا این دو پدیده طبیعی زندگی را پنهان کنیم. پیرها را وامی‌داریم که خود خواسته یا به اجبار به خانه سالمندان بروند. یا اواخر عمر پر در دور نوجوانان را در گوشه بیمارستان‌ها سپری کنند و در تنهایی و یاد حضور غریبه‌هایی که هیچ احساس دوطرفه‌ای بین‌شان نیست بمیرند.



آذر فخری، روزنامه‌نگار

می‌گوید: «این جایستگاه آخر است. جایی که از اتوبوس زندگان پیاده می‌شویم و منتظر رسیدن اتوبوس مرگ می‌مانیم.» اسمش را نمی‌گوید. می‌خواهم منیر صدایش کنم؛ ماه‌منیر! لبخند تلخی می‌زند. دوست و همکلامش در این جا، به اتاقش آمده تا در صحبت ما شرکت کند. من هنوز ننشسته‌ام دارم در اتاقش قدم می‌زنم. اتاقش که نه، سوئیتش. هر چه را که در خانه‌اش برایش عزیز بوده، یادگاری بوده و خاطر‌هانگیز، با خودش آورده و این‌جا را این سوئیت را به شکل خانه‌ای تک نفره، در دست و جور کرده. دوستش دارد سر این که مرگ، اتوبوس ندارد، چانه می‌زند. «همه‌مون رو که دسته‌جمعی نمی‌پره... تک تک می‌پره. پس اتوبوس نداره.» ماه منیر می‌پرسد: «فکر می‌کنی ماشینش چی باشه؟» وسط حرف‌شان، روی یک کاناپه قدیمی که ماه منیر از خانه‌اش آورده می‌نشینم و می‌گویم: «فایده... مرگ به فایده داره!» هر دو با تعجب نگاه می‌کنند. اما چیزی نمی‌پرسند. می‌پرسم: «چای دم نکشیده؟!»

این‌جا، آن آسایشگاه معمول و نام‌آشنای کهریزک نیست. آن جایی نیست که اغلب سالمندان، معلولان و مبتلایان به اوتیسم، در سالن‌ها یا اتاق‌های چند نفره و در کنار هم زندگی می‌کنند و چندان فرصت تنهایی ندارند و یکنه نمی‌توانند یک جزیره کوچک مثل سوئیت ماه‌منیر داشته باشند.

ساختمان «گل» های کهریزک البرز، سبک و سیاقی متفاوت دارد. در این‌جا، سالمند می‌تواند با بخشیدن خانه، ملک یا باغ خودش، صاحب یک اتاق بشود که متر از آن ۲۰ متر شروع می‌شود تا ۵۶ متر. کهریزک البرز، با هفت ساختمانش که هر کدام نام‌گلی را بر خود دارد، برنامه‌های خاصی برای چنین سالمندانی دارد؛ سالمندانی که به خاطر تنهایی و بی‌کسی و

جدافتدگی، ترجیح داده‌اند، خانه و ملک خود را در به آسایشگاه اهدا کنند و در عوض در جایی باشند که از آنان مراقبت و نگهداری می‌شود. در جایی که می‌تواند تنهایی‌شان را - اگر بخواهند یا حوصله‌اش را داشته باشند - با دیگران سهیم شوند. هر چند، حال و هوای ساختمان «گل» های البرز، این حس را به تو نمی‌دهد که این سالمندان چندان دل‌شان بخواهد با هم ارتباط داشته باشند. آن‌ها، اتفاقاً این‌جا را برگزیده‌اند، که هر کدام جزیره تنهایی خود را داشته باشند؛ اتاق‌ها یا سوئیت‌های مجهز با وسایل شخصی و با سرگرمی‌های خاص خودشان، و گاهی هم شرکت در برنامه‌های آسایشگاه.

برنامه‌های آسایشگاه هم متناسب با وضعیت ساکنان تنظیم می‌شود؛ از پیاده‌روی‌های روزانه و هفتگی تا ورزش‌هایی مثل یوگا و نیز کارگاه‌هایی برای انجام کارهای هنری، بسته به انتخاب خود سالمند. وقتی حرف از چنین برنامه‌هایی به میان می‌آید، تازه متوجه می‌شوی که سالمندی که این‌جا پذیرفته می‌شود، باید توانایی بدنی نسبتاً خوبی داشته باشد و مبتلای به بیماری‌هایی مثل آلزایمر هم نباشد. به این ترتیب، آسایشگاه سالمندان البرز، جایی است که فرد سالمند، خود آن را برای زندگی انتخاب می‌کند؛ با اهدای یک یا دو ملک، در این‌جا، رسیدگی و امنیت و توجه به دست می‌آورد.

ترس از تنهایی

می‌گوید: از اولش هم از تنهایی می‌ترسیدم. حتی وقتی هنوز بچه‌ها را داشتم و با هم زندگی می‌کردیم، باز می‌ترسیدم شب در اتاق تنها بمانم. حالا فکر کن که بعد از رفتن بچه‌ها چه به روزم آمد. هر چند بچه‌ها دوست داشتند که من به خانه آن‌ها و پیش‌شان بروم. البته نوبتی. اما من این‌طور در به در می‌روم دوست ندارم. خانه و وسایل خودم را می‌خواهم می‌خوام یک جای ثابت داشته باشم. برای همین به پیشنهاد یکی از آشنایان که با این مرکز کار می‌کند، خانه‌ام را به کهریزک اهدا کردم و یک سوئیت گرفتم. البته تازه‌ام، خانه در اختیار کسی بوده و هنوز هم هست. خوبه که

فقط خونه نیست. باید ماهانه، یه چیزی هم بپردازیم. فکر می‌کنی این همه رسیدگی و این سوئیت و اون سالن ورزشی و... از کجا می‌آد؟ چرا توی آسایشگاه‌های دیگه از این خبر نیست... می‌نشینند روبرویم و زل می‌زند توی چشم‌هایم؛ نه دختر جون، همه‌جا همین طوره... هر چه قدر پول بدی، آش می‌خوری.

این‌بده؟ -باید خوبش کاری ندارم. ولی من برای این که به رسیدگی‌های پزشکی و پرستار دسترسی داشته باشم، ناچار شدم، خونه و ملکم را به کهریزک اهدا کنم. اما در عوض بچه‌ها ما از دست دادم. اونا انتظار داشتن از تیه‌ای برایشون باقی بمونه. اما من با این وضعیتی که انتخاب کردم نداشتیم چیزی به اونا برسه. اونا هم من رو ول کردن و رفتن. دیگه هم سراغم نیومدن. -قبلیش که تو خونه خودتون بودید سر می‌زدن؟ مواظب تون بودن؟ دست به سینه می‌شود و صاف می‌نشیند؛ ای بابا...

-کتاب چی می‌خونی؟ -حالا جای‌مان عوض شده، او می‌پرسد و من باید جواب بدهم، برایش درباره چیزهایی که می‌خوانم توضیح می‌دهم. -و موسیقی؟ -در این مورد هم از سلیقه‌ام حرف می‌زنم.

خودش هیچ نظری نمی‌دهد. هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهد. می‌گویم نظری ندارد؟ نمی‌خواهد درباره خودش حرف بزند؟ -چه اهمیتی برای تو داره؟ تو که به هر حال بعد از این که از این‌جا بیرون رفتی و داستانت رو نوشتی، فراموش می‌کنی!

-پس قراره داستانت بگویی برام؟! -نه... داستانی وجود نداره... هیچ داستانی وجود نداره. من نیومدم این‌جا که هر روز یکی مثل تو بیاد، بی‌اجازه وارد اتاق بشه و ازم داستان بخواد.

-من در زدم! -ولی من گفتتم بیاتوا بعد تق تق با انگشت روی میز می‌زند و می‌گوید حالا ضبطت رو روشن کن. ولی فقط برای خودت نه برای هیچ کس و هیچ‌جای دیگه. به خاطر کتابی که خونده‌ای، دلم می‌خواد داستانت رو برسات تعریف کنم. اما تو نه جایی از این داستان حرفی می‌زنی و نه برای کسی تعریف می‌کنی!

-ناخودآگاه می‌گویم: چشم!

ما آدم‌های عصر جدید، از روبرو شدن با پیری و مواجهه با مرگ، می‌ترسیم و به هر روش درست و نادرستی متوسل می‌شویم تا این دو پدیده طبیعی زندگی را پنهان کنیم. پیرها را وامی‌داریم که خودخواسته یا به اجبار به خانه سالمندان بروند. یا اواخر عمر پر در دور نوجوانان را در گوشه بیمارستان‌ها سپری کنند و در تنهایی و یاد حضور غریبه‌هایی که هیچ احساس دوطرفه‌ای بین‌شان نیست بمیرند.

آن‌ها که در خانه گل‌های البرز، زندگی می‌کنند، سالمندان از پا افتاده‌ای نیستند. که اصلاً شرط پذیرش آن‌ها، سرپا و به هوش بودن‌شان است. آن‌ها این نوع زندگی توام با انزوای زودرس را خودشان انتخاب کرده‌اند. و این انتخاب، شاید در نگاه اول، خودخواسته باشد، اما وارد داستان هر کدام که می‌شود، نوعی اجبار و الزام دردناک در این انتخاب پیدای می‌کند.

آسایشگاه‌های معمولی این حسن را دارند که فرد خیلی نمی‌تواند منزوی و تنها بماند. اتاق و سوئیت خاص خودش را ندارد. می‌تواند یا ناچار است در ارتباط با دیگران باشد و خواه کشیده می‌شود

سالمندان خانه گل‌های البرز که بخشی از همان کهریزک نام‌آشناست، برای سالمندانی است که هنوز فرصت زیادی برای ورود به این آسایشگاه دارند، اما ترس‌های خاص‌شان، آنان را واداشته که چنین انتخابی نکنند.

هر ترسی، چه تنهایی، چه بیماری و ناتوانی در نگهداری از خود، چه عادت به زندگی پر تجمل و راحتی که در آن، همیشه دیگران کارها را برای‌شان انجام داده‌اند و... ریشه در یک ترس عمیق تر دارد: مرگ.

مردی که اجازه ندادن قصه‌اش را بنویسم دقیقاً به این نکته اشاره کرد؛ به این که در این‌جا، هر روز، با مرگ مواجه می‌شوند. هر روز و هر شب، یکی می‌میرد که هنوز باید زنده می‌ماند. و این مرگ، در تنهایی و غربت اتفاق می‌افتد. درست است

من می‌خواستم گزارشی از ساکنان آسایشگاه سالمندان البرز، بنویسم. درباره سالمندان خاصی که با پرداخت پول، از امکانات ویژه برخوردار می‌شوند و احتمالاً وضع بهتری باید داشته باشند. اما آن‌ها هم می‌میرند. شاید خیلی زودتر از سالمندانی که در آسایشگاه‌های معمولی و پر جمعیت، روزگاری می‌گذرانند. آسایشگاه‌های معمولی این حسن را دارند که فرد خیلی نمی‌تواند منزوی و تنها بماند. اتاق و سوئیت خاص خودش را ندارد. می‌تواند یا ناچار است در ارتباط با دیگران باشد و خواه ناخواه به هم صحبتی با آنان کشیده می‌شود.

اما البرز، جای دیگری است. مردان و زنان این‌جا، جور دیگری از دست رفته‌اند؛ واز دست داده‌اند. آنان، اغلب افراد تحصیل کرده‌ای هستند که روزگاری از شهرت، ثروت و احترام ویژه‌ای در اجتماع برخوردار بودند. آنان پژوهشگر، استاد دانشگاه، نویسنده، شاعر و موسیقی‌دان هستند. آنان هنوز می‌نویسند، می‌نوازند، نقاشی می‌کنند، کتاب می‌خوانند، یادداشت‌بری دارند. آنان هستند، اما فقط در این‌جا، در البرز و در گوشه ذهن خودشان.

این‌جا، آن کهریزکی نیست که در باره‌اش می‌شنویم و می‌خوانیم و هر هفته افراد مختلف از دانش‌آموز و دانشجو و خانواده‌ها، به دیدن‌شان می‌روند و از تنهایی درشان می‌آوردند. در کهریزک البرز، احتمال این که پذیرفته نشود، بسیار است. این که کسی نخواهد در اتاقش را به روی شما باز کند و با شما هم‌کلام بشود، بسیار. شاید این‌طور باشد... همین‌طور که آن مرد فرهیخته سال دیده‌گفت؛ این که تازان این‌جا بیرون بروم، او را فراموش می‌کنم. او را و هر چیزی را که دیده‌ام و شنیده‌ام. داستان بر سر همین «فراموشی» است.

اما با تنهایی دم مرگ، که به هر حال سراغ هر کدام از این‌ها خواهد آمد، چه می‌شود کرد؟ چگونه می‌شود این آدم‌هایی را که مثل هر آدم دیگری دل‌شان می‌خواهد دم مرگ، پیش نزدیکان‌شان باشند، حرف‌های تسلی بخش از آن‌ها بشنوند، وصیت کنند، نصیحت کنند، و با وفار و متانت بمیرند، به آرزوهای‌شان برسانند. به این آخرین خواسته‌شان بر روی زمین؟

از گوشه و کنار

انقراض بچه‌های وسطی در راه است!



این روزها، مدام گزارش انقراض حیوانات مختلف را می‌شنویم، ولی خبر نداریم که انقراض یک نوع از انسان‌ها، که به نظر دانشمندان نقش موثری در افزایش صلح و خوبی‌ها در جامعه بشری دارند نیز در راه است.

بر اساس آمار جهانی تعداد فرزندان که زنان جهان به دنیا می‌آورند در ظرف ۷۰ سال گذشته نصف شده است. جدیدترین آمار بارباری زنان نشان می‌دهد که میانگین فرزندان آوری آن‌ها به دو نیم نفر رسیده است. دلایل کاهش فرزند در خانواده بسیار است. از صدمال پیش به این طرف، با افزایش سطح بهداشت و تغذیه، فرزندان کمتری از خانواده‌ها می‌میرند. از نیم قرن پیش، گسترش جلوگیری از بارداری، باعث شد که فرزندان ناخواسته و بربرنامه‌ریزی نشده مدام کاهش یابد.

تحقیقات زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد خصالت‌های تک‌فرزند و یا فرزند اول و حتی فرزند آخر خانواده چگونه شکل می‌گیرد. بررسی‌ها می‌گوید فرزندان وسط، نقش میانی و صلح‌آمیزی را در خانه ایفا می‌کردند، چون هم‌زمان می‌بایست حقوق اعضای کوچک‌تر و بزرگ‌تر از خود را نیز در نظر بگیرند. ضمن آن که با خودشان زیاد عادلانه رفتار نمی‌شد.

فرزندان وسطی در بزرگسالی، اجتماعی‌تر و هم‌چنان حلال مشکلات و بحران‌ها هستند. با این تفاسیر درصد تولد بشر وقتی به زیر سه نفر در جهان می‌رسد اولین قربانی این تغییر، کاهش شدید بچه‌های وسطی تاسر حد انقراض خواهد بود.

افزایش آمار خودکشی‌ها بیکاری یا تفریحی!



معاون ساماندهی امور جوانان وزارت ورزش گفت: استان‌های لرستان و کهگیلویه و بویراحمد بیشترین آمار خودکشی را دارند، که این آمارها بی‌ارتباط با بیکاری نیست.

محمد مهدی تندگویان، با اشاره به برنامه‌ها و اهداف این معاونت برای پیشگیری و مقابله با آسیب‌های اجتماعی حوزه جوانان گفت: بحث پیشگیری و مقابله با آسیب‌های اجتماعی به عهده ما نیست، برای رسیدگی به آسیب‌های اجتماعی، شورای اجتماعی کشور داریم که البته خودمان هم عضو آن شورا ایم. در شورای اجتماعی کشور تحلیل‌هایی بر اساس آسیب‌هایی موجود در جامعه صورت می‌گیرد و هر ماه هم یک جلسه‌ای برگزار می‌شود تا وظایفی که هر بخش در مواجهه با آسیب‌های اجتماعی دارد به آن ابلاغ می‌شود.

معاون ساماندهی امور جوانان وزارت ورزش و جوانان با اشاره به آمار نگران‌کننده خودکشی در کشور و انواع جدید آن توضیح داد: در این زمینه همواره شاهد بروز مشکلاتی هستیم و در این راستا باید گفت مسائل نوپدید در حوزه جوانان رخ داده است، به طور مثال مسئله مواد مخدر و اعتیاد در بین جوانان هر روز یک فرم جدیدی دارد و سن مصرف‌کنندگان در حال کاهش است. هم‌چنین نوع مواد و قرص‌هایی که در مراسم‌ها و جشن‌ها برگزار می‌شود هر روز متفاوت‌تر می‌شود. حتی خودکشی‌های جدیدی داریم؛ یک زمانی بود که می‌گفتند خودکشی بر اثر فشارهای روحی و روانی یا اقتصادی است و قطعاً دلیل عمده آن هم همین است. اما در حوزه جوانان خودکشی‌هایی داریم که به صورت تفریحی هستند. جوانی را داریم که هیچ مشکلی عمیقاً اقتصادی یا درگیری خانوادگی نداشته و فقط به عنوان تفریح اقدام به خودکشی و از خودش فیلم تهیه کرده است.

باید به این امر به صورت روانشناسی و روانکاوای پرداخته شود. کمکی که ما می‌توانیم بکنیم؛ این است که با مشاوره و پیشگیری‌ها را لحاظ کنیم. موضوع اصلی در این زمینه آموزش و پرورش است. در حوزه آسیب‌های اجتماعی و مهارت‌های زندگی آموزش‌های خاصی داریم که باید در آموزش و پرورش اتفاق بیفتد.